

ژان پل سارتر

روانکاوی وجودی

ترجمه احمد سعادت نژاد

مقدمه

به قلم رالو می^۱

هنگامی که ناشران مرا به نوشتن، دیباچه‌ای بر این کتاب خواندند تردید کردم زیرا همانطور که به آنان گفتم نسبت به اثر سارتر دو عقیده متباین دارم یکی اینکه اندیشه او نیازمند آنست که کاملاً به جد گرفته شود و مسلماً سهم بزرگی در تعبیر انسان باختری معاصر درباره خودش از رهگذر فلسفه، روان‌شناسی و ادبیات دارد. اعتقاد دیگرم این است که پاره‌ای از اصول اساسی سارتر اصولاً محل شبهه است. ناشران پاسخ دادند و من چاره‌ای جز پذیرفتن برهان سنجیده ایشان نداشتم - دیباچه‌ای که این هر دو نظر را ملحوظ می‌دارد قطعاً سازنده‌ترین و سودمندترین طریق شناساندن سارتر به دانشجویان و دیگر صاحب‌نظران امروزی است. برای سنجش اثر سارتر محققاً باید ابتدا او را از تأویلات

سطحی افکارش بوسیله افراطیون کافه دوماگو و کناره چپ سن و هودسن برکنار داریم. در حقیقت سارتر با عباراتی به ظاهر گستاخ همچون «بشريك شوربیموده است» که فصل سوم این کتاب بدان ختم می شود خود این گونه سوء تعبیرهارا فرا خوانده است اما در پس فحای انکارگرایانه چنین عبارتی اصرار پر شور و پیاپیدار سارتر نهفته است که بشر آلت دست خدایا موجود معقول برتر یا دست پرورده عفريت صنعت گرایی این زمان یا چیزی که به واسطه ارتباط جمعی به صورت يك مصرف کننده بی اراده مکانیکی درآمده باشد نیست.

همچنین بشر نباید بوسیله آنچه خودش از خود می سازد به صورت يك دستگاه علم النفسی بکار رود که با فکر تحصلی نرم-وینسنت پی یرل برای کسب موفقیت در خیابان مدیسن به شکل يك انسان قالبی درآید یا با آن متعادل شود. بشر چیزی نیست که به «ادای سهمی ملزم باشد که جامعه کنونی اقتضا کرده است - صرفاً يك خادم یا مدیر یا يك مادر، فقط يك کارفرما یا يك کارگر»، چنانکه میس هازل بارنس در مقدمه ترجمه خود از سارتر می نویسد: «بنظر من این جنبه اگزستانسیالیسم سارتر یکی از مثبت ترین و مهم ترین افاضات قلمی اوست - کوشش به برانگیختن انسان معاصر تا دوباره خود را

۱- فصل های در باره روانشناسی سارتر تحت عنوان «روانشناسی آزادی» در اثر Hazel Barnes بنام (ادبیات امکان) Lincoln : University of Nebraska Press, 1959 توصیه می شود.

دریابد و از اینکه در صحنه يك نمایش خیمه شب بازی به بازی اش گیرند سربرتابد.

باهمین اشاره خواننده در سراسر کتاب حملات شدید سارتر را به روان شناسی جدید، که بشر را به عنوان موضوع شرطیت در نظر می گیرد یا بر این عقیده است که «فرد تنها مقطع طرح های کلی است» در خواهد یافت. سارتر می نویسد اگر «بشر را در خور تجزیه و تحلیل و تحویل به مفروضات اصلی، به سائق های (یا تمایلات) معین بدانیم که نفس آنها را مانند خواص يك شیئی در بردارد ممکن است کار مادر حقیقت به يك نظام مهیب اصول منتهی شود که آنگاه میتوان آنها را مکانیسم های پادینامیسم ها یا نمونه ها خواند. لیکن ما خود را با يك برهان ذو حدین مواجه می بینیم. «وجود انسانی ما به نوعی گل نامشخص مبدل شده است که بطور منفعل محکوم به دریافت (تمایلات) است - یا به يك دسته ساده از این تمایلات و رغائب تحویل ناپذیر مبدل می شود. در هر يك از این دوشق بشر ناپذیر می شود، دیگر کسی را که تجربه ای برایش واقع شده باشد نخواهیم یافت.»^۱

مبادا خواننده ای تصور کند که این نظریه آزادی و انتخاب چیزی است بی اساس یا یکی از آن مسائل نظری است که اروپاییان از القاء آن لذت می برند، بگذارید مطلب ذیل را از مقاله اخیر دکتر کارل راجرز از بخش های روان شناسی و روان پزشکی

۱- ژان پل سارتر (وجود و عدم) ترجمه به زبان انگلیسی بوسیله Hazel Barnes ۱۹۵۹ صفحه ۵۶۱.